

نگاهی به فرهنگِ پسوندها در زبان فارسی و پیشنهاد مداخلی از مقالات شمس

مهدی سالاری‌نسب

چکیده: پسوندها، وندی است که به پایان یک پایه افزوده می‌شود و در دستور زبان، آن را بر دو نوع اشتقاقی و تصریفی می‌دانند. در کنار واژه‌سازی، پسوندها از مهم‌ترین ابزارها و اندوخته‌های زبانی‌اند. بررسی چند و چون پسوندها در زبان فارسی در سیر تاریخی آن از مطالعات پر اهمیت دستور زبان است که با آن می‌توان گنجینه کلمات و ترکیبات زبانی را بازشناخت و از آن الگوهای برای واژه‌سازی‌های تازه برگرفت؛ خاصه در روزگار ما، که سیل واژه‌های بیرونی بی‌وقفه وارد زبان فارسی می‌شوند، برای حفاظت ساختارهای نحوی و صورت‌های صرفی زبان باید از وجوه و قالب‌های گوناگون آن بیشتر آگاهی یافت و بهتر بهره برد. فرهنگ پسوندها در زبان فارسی پژوهش قابل توجهی است، که مؤلف آن کوشیده در این راه گامی بلند بردارد. در این فرهنگ، دوازده پسوندها اشتقاقی زبان فارسی بررسی و نمونه‌های گوناگون کهن و نو برای هر یک به دست داده شده است. اما چنین پژوهشی، در عین ارزشمندی، به علت گستردگی نمی‌تواند عاری از افتادگی‌ها و کاستی‌هایی باشد. در ابتدای این مقاله، شواهد چندی از مقالات شمس که از این فرهنگ بیرون مانده برشمرده شده است. سپس، دو نمونه از اشتباهات کتاب یادآوری شده و در آخر، سه پیشنهاد کلی و روشی برای بهبود این فرهنگ ارائه شده است.

کلیدواژه‌ها: پسوندها، فرهنگ پسوندها، مقالات شمس.

فرهنگِ پسوند در زبان فارسی^۱، تألیفِ دکتر علی رواقی، تحقیقی است دربارهٔ دوازده پسوندِ پرکاربرد در نوشته‌های قدیم و جدید زبان فارسی. دوازده پسوندِ جست‌وجو شده از این قرارند: - انه؛ - چه؛ - ستان/ استان؛ - ش؛ - ک؛ - گاه؛ - گر/ - گری؛ - گون؛ - گونه؛ - مند/ - اومند؛ - ناک؛ - وار.

روشن است که بررسی‌هایی از این دست تا چه حد ضروری و سودمند است. چنین تحقیقاتی از یک طرف سببِ شناختِ دقیق‌تر و جامع‌ترِ گذشتهٔ زبان و فرهنگ فارسی است و از طرفی راه‌هایی برای آینده باز می‌کند و می‌تواند، از محل ذخیرهٔ خودِ این زبان، بر غنای آن بیفزاید. ضمنِ اینکه فرهنگی مانند فرهنگِ پسوند می‌تواند برای پژوهشگرانِ حوزه‌های گوناگون سودمند باشد. باری، در چنین تحقیقاتی هرچه تیمِ پژوهنده گسترده‌تر و روشمندتر عمل کند، حاصلِ کار، هم اتقانِ علمی بیشتری خواهد داشت و هم صورتِ پاکیزه‌تری. الغرض، در مراجعاتی که به این فرهنگِ ارزشمند داشتیم، برخی افتادگی‌ها به نظر آمد. در اینجا نمونه‌هایی را که در مقالات شمس داریم اما از این کتاب فوت شده به عرض می‌رسانم و، بعد از آن، چند نکتهٔ کوتاه دیگر اضافه می‌کنم.

پسوند -ک

بنفشگ

بنفشگ همه رختم گرد کرد، هی می نروی! (شمس تبریزی ۱۳۷۷: ۳۸۰)

پایک

مرا پایک درد است و خرکِ مرا بهر باری می‌برند. (همان: ۸۳۰)

بوالعجیک

این بوالعجیک کو... (همان: ۸۴۰)

۱. فرهنگِ پسوند در زبان فارسی (بررسی دوازده پسوند)، پژوهش علی رواقی، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۸.

دامادک

آن دامادک خر را بر من اختیار کند. (همان: ۸۵۲)

هشیارترک

و وقتی هشیارترک است آن هم می‌کند. (همان: ۸۵۵)

پگاه‌ترک و زوترک

می‌بایست جواب گفتن که پگاه‌ترک و زوترک می‌بایست گفتن. (همان‌جا)

البته زودترک در فرهنگِ پسوند آمده، اما در این کتاب چنین تفاوت‌های کوچک هم ملحوظ بوده‌اند؛ برای مثال آینه‌گر و آینه‌گر دو مدخلِ جداگانه در کنار هم‌اند؛ بنابراین، می‌توان زودترک و زوترک هر یک را جداگانه، با ذکر شاهد، نقل کرد، چنان‌که پیامبرانه و پیغمبرانه را.

پسوند - انه

اوحدانه

خیالاتی است اوحدانه^۱. (همان: ۲۱۷)

جولاهگانه

سخنی عالی بگویم، هیچ نجنبید؛ سخن جولاهگانه بگویم، بیهوش نعره زند. (همان: ۶۴۲)

سپه‌سالارانه

کریم را گفתי همچنین سپه‌سالارانه مرو. (همان: ۸۰۲)

پیغمبرانه

آن از نفاقِ پیغمبرانه بود. (همان: ۸۳۷)

ترکیب نفاقِ پیغمبرانه یکی از ساخته‌های قابل توجه شمس است. نفاق در مقالات شمس مفهوم بسیار بنیادی و با اهمیتی است و شمس درباره آن سخنانی دارد که در جاهای دیگر

* منظور اوحدین‌الدین کرمانی است.

نمی‌توان یافت. او از نفاقِ خوب و بد، و حتی از نفاقِ ناگزیر برای تعامل با مردم، سخن می‌گوید. بالاتر از این، از نوعی نفاقِ مخصوص پیامبران پرده برمی‌دارد، و در یک موضع هم نفاق را در معامله‌ی خدا با بندگان و پیامبرانش سراغ می‌دهد.

لولیانه

از ابوسعید ابوالخیر بیتی نقل کرد، سخت لولیانه. (همان: ۸۴۰)

مردانه

مردانه در مقالات شمس در ساختاری منحصر به فرد به کار رفته است، که در ادامه توضیح خواهیم داد.

تدوین‌کنندگان فرهنگِ پسوند، انواع روش‌های ساخته شدنِ ترکیبات «-انه» دار را در چند بخش تفکیک و تدوین کرده‌اند و به مواردِ شاذّ و منحرف از قاعده هم اشاره کرده و آنها را در بخشی مجزا آورده‌اند. در مقدمهٔ بخشِ مربوط به مواردِ «-انه» دار می‌خوانیم: «به هر حال، هیچ‌گاه واژهٔ -انه دار به عنوان صفت برای موصوفِ جاندار، به‌ویژه انسان، نیامده و، از این نظر، کوچک‌ترین انحرافی دیده نشده است» (ص ۷). بر این اساس، یک موردِ انحراف از قواعد مربوط به این پسوند را، که احتمالاً مهم‌ترین انحراف به حساب خواهد آمد، در استعمالِ صفت یا قیدِ مردانه، در مقالات شمس می‌یابیم. در فرهنگِ پسوند دو مدخلِ مردانه و مردِ مردانه همراه با مثال‌هایی از کاربردهای معمولشان دیده می‌شوند. در آنجا، مردِ مردانه به عنوان صفت مرکب آمده، مانند وقتی که می‌گوییم: مردِ مردانه راستش را بگو. اما در مقالات شمس یک مورد کاملاً استثنائی وجود دارد، که گویی در جای دیگری دیده نشده است. شمس در مواردی مردانه را صفتِ مرد قرار داده است، از جمله:

آن مردِ مردانه، او را گفتند که... (شمس تبریزی ۱۳۷۷: ۸۰۲)

ما هفتصد مردِ مردانه بودیم. (همان: ۸۲۵)

افتادگی‌هایی از مقالات شمس که به نظر نگارنده رسیده همین موارد است. احتمالاً برای پژوهشگران زبان و گویش‌ها این نکته محل توجه و اهمیت است که نمونه‌های بالا،

همگی، به دو پسوند -انه و -ک مربوط‌اند. کاربرد این دو پسوند، خاصه کاف تصغیر و تحبیب، در آثار مولانا و شمس بسامد بالایی دارد.

شاید متخصصان متون دیگر هم، با بررسی‌های تخصصی بیشتر، افتادگی‌های دیگری در این فرهنگ بیابند و بر غنای آن بیفزایند. برای مثال کلمه «خَلَقِ‌گونه» در تاریخ بیهقی آمده و بسیار هم مشهور است، اما به‌سهو از این فرهنگ فوت شده است:

... حسنک بیامد بی‌بند، جبّه‌یی داشت خیری‌رنگ با سیاه می‌زد، خَلَقِ‌گونه، و دَرّاعه و ردایی سخت پاکیزه... (بیهقی ۱۳۸۳: ۱۹۴؛ همو ۱۳۹۲: ۱۷۳)

دیگر اینکه چنین فرهنگِ مبسوطی نمی‌تواند از خطا عاری باشد. و مشخص کردن موارد اشتباه برای ارتقای سطح این فرهنگ، یک بررسی کامل می‌طلبد. در اینجا دو نمونه ذکر می‌شود. در مواردِ شادّ مربوط به پسوند -انه دو واژهٔ ترانه و چغانه آمده است. ترانه را از صورت‌هایی دانسته‌اند که «در آنها هیچ ارتباطِ معنایی میان پایه و حاصل اشتقاق نیست» (ص ۱۲۵)، و چغانه را جزو مواردی شمرده‌اند که «پایهٔ آنها هیچ معنایی ندارد» (همان‌جا). دربارهٔ هر دوی این کلمات دو احتمال می‌توان داد. چغانه احتمالاً صورتی است از چغان، که در فرهنگ‌های گوناگون به معنای «چوبی که برای پنبه‌زنی به کار می‌رفته و یا برای عملِ موسیقی» ضبط شده است. در این صورت، چغانه جزو مواردِ «-انه» دار به حساب نمی‌آید؛ و اگر چغانه را محصولِ ترکیبِ چغ + انه بگیریم - که محتمل‌تر است، چرا که به نظر می‌رسد چغان هم از چغ برآمده است - به این ترتیب، صورت اولیهٔ آن بی‌معنا نیست، بلکه مهجور است. در لغتنامهٔ دهخدا، به نقل از برهان قاطع، در تعریف چغ آمده: «چوبی باشد که بدان ماست را بشوراند تا مسکه (= چربی) و کره از آن جدا گردد» (لغتنامهٔ دهخدا، ذیل چغ، نیز برهان قاطع: ۶۴۲/۲). همچنین در برهان قاطع (همان‌جا) آمده: «چرخ‌کی که زنان رشته‌بدان ریسند»؛ و همین چوب یا چرخ است که به تدریج کاربرد و معنای موسیقایی یافته؛ چنان‌که در برهان

قاطع و لغتنامهٔ دهخدا آمده، چوبی است که «آوازه‌خوانان بدان اصول نگاه دارند» و نیز تبدیل به سازی شده، و گویی نامِ پرده و نغمه‌ای هم بوده است. می‌توان گفت امروزه معنای چغانه به «نوعی از آلات موسیقی» منحصر شده است. پس چغانه یا خارج از ترکیبات «-انه» دار است و یا، اگر آن را محصول ترکیبِ چغ + انه بشماریم، پایهٔ آن بی‌معنا نیست^۱. همچنین دربارهٔ ترانه، احتمال داده‌اند که با ترانگ، ترنگ و رنگ هم‌خانواده یا صورتی از آنها باشد و، در این حال، باید آن را صورتی مبدل دانست نه مرگب. اما اگر ترانه را محصول ترکیبِ تر + انه بدانیم، باز هم درکِ ارتباطِ معنایی میان پایه و حاصلِ اشتقاق چندان دور نیست. تر علاوه بر «نمدار»، هم به معنای «تازه و باطراوت» است - که آن را در ترکیبِ «شعرِ تر» مکرر در شعر فارسی می‌بینیم - و هم به معنای «جوانِ زیبا»؛ و گفته‌اند که ریشهٔ اوستایی آن تورونه است^۲. بنابراین، ترانه اگر هم جزو موارد شاذ باشد، شاذ بودن آن از این رو نیست که میان پایه و حاصلِ اشتقاق ارتباطِ معنایی وجود ندارد، بلکه از این جهت است که از ترکیبِ صفت + -انه یک اسم ساخته شده، که چنین معادله‌ای، طبق آنچه در فرهنگ پسوند آمده، انحراف از قاعده محسوب می‌شود.

مطلبِ آخر اینکه اگر در ذکر شواهدِ کاربردِ هر پسوند چند نکتهٔ مراعات می‌شد، حاصلِ پژوهشِ قدری سودمندتر و پربارتر از کارِ درمی‌آمد:

۱. برای مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ چغانه ستایشگر ۱۳۹۱: ۱/ ۲۳۰-۲۳۲ (در این واژه‌نامه، به نقل از فرهنگ انجمن آراء، به انتساب چغانه به اهل چغان هم اشاره شده است)؛ نیز برومند ۱۳۸۰: ۲/ ۲۹۳-۲۹۴. برخی آن را در اصل مشترک با ترکی دانسته‌اند و شاید به همین دلیل در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی تألیف محمد حسن‌دوست وارد نشده است.

۲. در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم، در نقل جریانِ کشف و ایجاد وزن رباعی به دست رودکی و تسمیهٔ آن به ترانه، آمده است: «و به حکم آنکه منشد و منشی و بادی و بانی آن وزن کودکی بود نیک، موزون و دلبر و تازه و تر، آن را ترانه نام نهاد» (شمس قیس رازی ۱۳۶۰: ۱۱۴).

برای مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ ترانگ و ترانه ستایشگر ۱۳۹۱: ۱/ ۲۳۷-۲۳۹؛ نیز یسنا: ۱/ ۱۷۱، توضیحات ابراهیم پورداود ذیل فقرة ۸ یسنا ۱۰ (هوم پشت) دربارهٔ ترانهٔ فارسی و ترون اوستایی.

الف) بهتر بود ذکر شواهد تا جای ممکن از متون کهن باشد، مگر در مورد کلمات و ترکیبات تازه؛ مثلاً در همان آغاز کتاب، کلمات ابلهانه و احمقانه را داریم. در مورد ابلهانه از دو کتاب اسیرِ خاک فریدون تنکابنی و ترجمه کتاب فرزندان سانچز شاهد آورده شده و در مورد احمقانه از نوشته‌های پراکنده صادق هدایت و کتاب مرگ بی‌وسایل عباس پهلوان. این دو صفت هنوز آنچنان رواج دارند که هیچ خواننده‌ای نیازی به ذکر مثال نمی‌بیند. در این‌گونه موارد، ذکر مثال از متون کهن حسنش این است که قدمت تقریبی یک کلمه را نشان می‌دهد و دست‌کم می‌توان فهمید که کدام ترکیب فرآورده تازه‌ای نیست، چنان‌که در همین صفحه اول کتاب نمی‌توان فهمید کدام یک از کلمات احمقانه، ابلهانه، آمرانه، ادیبانه در متون کهن هم سابقه دارد و کدام نه؛ بنابراین، بهتر بود برای ابلهانه، به جای کتاب‌های اسیرِ خاک و فرزندان سانچز، مثلاً از خاقانی شاهد آورده می‌شد:

غمِ عمری که شد چرا نخورم غمِ روزی ابلهانه خورم

(خاقانی ۱۳۹۱: ۷۹۳)

و بهتر بود برای احمقانه بی‌تی از مولانا ذکر شود، مثل این بیت:

همچو پروانه شرر را نور دید احمقانه درفتاد از جان برید

(مولوی ۱۳۶۳: ۳/۳۹۱۹)

ب) گذشته از اینکه تعداد شواهد در مداخل این فرهنگ معیار ثابتی ندارد و در این کار بر حسب سلیقه عمل شده است، در مواردی که بیش از یک شاهد آورده شده، گاه شواهد همه از یک مأخذ است و یا اینکه دو شاهد از یک مأخذ نقل شده است؛ حال آنکه بهتر بود در این کار یا اصل بر نقل مثال از متون کهن قرار می‌گرفت، و یا شاهدهی از متون قدیم و شاهدهی از متون متأخر و معاصر آورده می‌شد، و یا دست‌کم درباره مداخلی که در بیش از یک متن به کار رفته‌اند، از آوردن دو یا چند شاهد از متنی واحد، پرهیز می‌شد. عمل بدین روش برکات این فرهنگ را افزون‌تر از این می‌کرد؛ مثلاً برای مدخل آرزوانه دو شاهد از معارف بهاء‌ولد نقل شده است، اما اگر، به جای یکی از این دو، شاهدهی از مقالات شمس می‌آمد، بسیار مناسب‌تر

بود؛ خاصه که این کلمه در متونِ دیگر کاربردی ندارد، و با توجه به اینکه هم در زبانِ بهاء‌ولدِ خراسانی وارد شده و هم در زبانِ شمس تبریزی، شاید بتوان احتمال داد که شمس آن را از بهاء‌ولد شنیده و به کار گرفته؛ آن‌گاه می‌توان از احتمالِ تأثیرپذیریِ شمس از بهاء‌ولد — از طریق مطالعه کتاب معارف، یا به واسطه حضور در مجلس و منبرِ بهاء‌ولد (در شهرهای لارنده و قونیه) — سخن گفت؛ چنین احتمالی برای محققان زندگانی و آثار شمس و مولانا کم‌اهمیت نیست؛ و از مواردی خواهد بود که مطالعات صوری به کشف‌های محتوایی و تاریخی یاری می‌رسانند. باری، آرزوانه را شمس در این جملات به زبان آورده است:

آنچه پیش خلق مرغوب‌ترین چیزهاست از آرزوانه‌های دنیا، پیش من فرّخج و مکروه‌ترین است. (شمس تبریزی ۱۳۷۷: ۲۷۳)

ج) بجا بود که، تا حدّ امکان، تقدّم ساخت و کاربرد یک واژه در انتخابِ شواهد جلوه‌گر شود؛ خاصه آنجا که می‌توان، در نقل شواهد، ابداعاتِ هنریِ شعرا و نویسندگان را جلوه داد. روشن است که مراعاتِ این امر اجرای طرح را بسیار مشکل می‌کرد و اتمام آن را به تأخیر می‌انداخت، اما حاصلِ کار سودمندتر می‌شد. یکی از موارد بارز در این باره، واژه «یوسفستان» است از ساخته‌های نظرگیرِ مولانا، در این بیت:

یوسفی جستم لطیف و سیم‌تن یوسفستانی بدیدم در تو من

(مولوی ۱۳۶۳: ۱۰۸۸/۶)

یوسفستان را بعد از مولانا، صائب و بیدل و حزین — و چه بسا کسانی دیگر — استفاده کرده‌اند. در فرهنگِ پسوند، برای مدخلِ یوسفستان دو شاهد از صائب و یک شاهد از حزین نقل شده است؛ در صورتی که بجا و بلکه لازم بود که، قبل از همه، بیت مولانا نقل شود.

منابع

برومند سعید، جواد (۱۳۸۰)، دگرگونی‌های آوایی واژگان در زبان فارسی، ج ۲، کرمان: دانشگاه شهید باهنر.
برهان قاطع (۱۳۹۱)، محمدحسین بن خلف تبریزی، به اهتمام محمد معین، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.

بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۸۳)، تاریخ بیهقی، به تصحیح علی اکبر فیاض، به اهتمام محمدجعفر یاحقی، چاپ چهارم، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.

_____ (۱۳۹۲)، تاریخ بیهقی، به تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، چاپ چهارم، تهران: سخن.

خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی نجار (۱۳۹۱)، دیوان اشعار، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، چاپ دهم، تهران: زوّار.

ستایشگر، مهدی (۱۳۹۱)، واژه‌نامه موسیقی ایران زمین، ج ۱، چاپ سوم، تهران: اطلاعات.
شمس تبریزی، محمد بن علی (۱۳۷۷)، مقالات، به تصحیح و تعلیق محمدعلی موحد، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.

شمس قیس رازی، محمد (۱۳۶۰)، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح علامه محمد قزوینی، با مقابله با شش نسخه خطی و تصحیح مجدد مدرس رضوی، چاپ سوم، تهران: کتابفروشی زوّار.
لغتنامه دهخدا (۱۳۷۷)، علی اکبر دهخدا، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.

مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳)، مثنوی معنوی، چهار جلد، به تصحیح رینولد نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران: امیرکبیر.

یسنا: جزوی از نامه مینوی اوستا (۱۳۵۶)، ج ۱، به گزارش ابراهیم پورداود، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.